

نظریه‌ی ترکیبی در مورد جنبش‌های اجتماعی

سید سعید زاهد زاهدانی

استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز

با آنکه حدود هشتاد سال از طرح مباحث نظری در مورد جنبش‌های اجتماعی می‌گذرد، هنوز نظریه‌ی جامع و کامل که روی آن توافق غام باشد و بتوان با آن، جنبش‌های مختلف اجتماعی را توضیح داد، ارائه نشده است. به نظر می‌رسد علت اصلی این امر، درگزينش مبنای ناقص هستی‌شناسی اجتماعی نهفته باشد. دیدن پدیده‌های اجتماعی از زاویه‌های تنگ فردگرایی، جمع‌گرایی، و یا رابطه‌گرایی، همان محدوده‌ی ناقص را در منظر ما می‌نشانند و تصویری تک‌بعدی از موضوع به دست می‌دهد. اما گسترش مبنای هستی‌شناسی می‌تواند ما را به‌نگرش‌های جامع‌تر رهنمون شود. در این مقاله سعی شده است از مبنای اصالت «فرد - جمع - رابطه»، به پدیده‌ی جنبش‌های اجتماعی پرداخته شود و بر این اساس، امید است که در این مقاله، نظریه‌ی جامع‌تر ارائه شود. با توجه به نظریه‌های فردگرا، رابطه‌گرا، و جمع‌گرا می‌توان به عوامل اصلی این سه وجه از پدیده‌ی جنبش‌های اجتماعی پی برد و از ترکیب آنها به ساخت یک مدل جدید نائل شد، به گونه‌ی که جنبه‌های خرد و کلان، انتزاعی و عینی، و نظری و عملی این موضوع را درخود داشته باشد.

مقدمه

حدود هشتاد سال است که نظریه‌پردازان غربی نظریات خویش را در مورد جنبش‌های اجتماعی طرح کرده‌اند؛ اما تاکنون، نظریه‌ی کامل و جامعی در این زمینه که بتوان با آن،

این پدیده را تجزیه و تحلیل کرد، به دست نیامده است. نظریات اولیه، بیش تر جنبه‌ی روانشناسانه داشته است و متأخران بیش تر با صبغه‌ی جامعه‌شناسانه به این موضوع نگریسته‌اند. نظریه پردازان جدید کوشیده‌اند به طرح نظریات تحلیلی پردازند و به این پدیده، نگرشی جامع تر داشته باشند. اما در هیچ یک از جنبه‌های خرد (میکرو) و کلان (ماکرو) این موضوع ترکیب نشده و جنبه‌های انتزاعی و عینی آن یکجا ملاحظه شده است. امروزه نظریه پردازان واقع‌گرا^۱ نظیر آرچر^۲ (۱۹۹۵م)، پائسون^۳ (۱۹۸۹م)، و لیدر^۴ (۱۹۹۰، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴)، در تلاشند تا دیدگاه‌هایی طرح کنند که این‌گونه جنبه‌های پدیده‌های اجتماعی را باهم مورد ملاحظه قرار دهند. اما تاکنون بیش تر به مسائل هستی‌شناسی^۵ و شناخت‌شناسی^۶ پدیده‌های اجتماعی پرداخته‌اند و به طرح نظریه‌ی کامل موفق نشده‌اند. در این مقاله سعی شده است تا بر مبنای هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی تازه‌ی، به پدیده‌ی جنبش‌های اجتماعی نگریسته شود و با استفاده از تجربیات کسب شده در طول حدود هشتاد سال اخیر، نظریه‌ی جدیدی طرح شود.

مبنای هستی‌شناسی ما در مورد پدیده‌های اجتماعی عبارتند از: اصالت فرد، اصالت جامعه یا جمع، و اصالت رابطه‌ی بین این دو. اعتقاد ما بر این است که در مطالعه‌ی پدیده‌های اجتماعی، نگرستن به موضوعات با مبنای اصالت یکی از این موارد، به ناقص شدن نظریه و احياناً مخدوش شدن دریافت ما از واقعیت منجر می‌شود. هر سه این موارد اصیل هستند و هریک، بعدی از ابعاد موضوعات اجتماعی را تشکیل می‌دهند. مبنای شناخت‌شناسی ما در مطالعات اجتماعی، نگرش سیستمی است. از آنجا که پدیده‌های اجتماعی، تک‌متغیره نیستند و سه جنبه‌ی کلی و مشخص دارند، باید که با یک نگرش سیستمی بررسی شوند. با این نحوه نگرستن، کلیه‌ی ابعاد نظری و عملی، خرد و کلان، و انتزاعی و عینی موضوع قابل ملاحظه خواهد بود و به رابطه‌ی بین این جنبه‌ها با یکدیگر توجه خواهد شد.

هدف از این تحقیق، تجزیه و تحلیل نظریات ارائه شده تاکنون و استخراج عوامل

1. Realist

2. Archer

3. Pawson

4. Layder

5. Ontology

6. Epistemology

فردی، جمعی و رابطه‌ی در اندیشه‌ی آنان و ارائه‌ی مدلی سه‌بعدی در مورد پدیده‌ی جنبش‌های اجتماعی است. ابتدا با بررسی رابطه‌ی فرد و جامعه، مبنای هستی‌شناسی خود را روشن می‌کنیم و سپس به دسته‌بندی نظریات دیگران و ارائه‌ی نظریه‌ی ترکیبی می‌پردازیم.

فرد و جامعه

نظریه‌های مختلف درباره‌ی رابطه‌ی فرد و جامعه در کنش‌های اجتماعی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: اول، آن دسته که فرد را غالب می‌دانند؛ دوم، اظهار نظرهایی که ساخت اجتماعی را ارجح می‌شناسند؛ و سوم، آن گروه از نظریات که رابطه‌ی بین فرد و جامعه را موضوع اصلی خود قرار داده‌اند. دسته‌ی اول را می‌توان فردگرا، گروه دوم را جمع یا جامعه‌گرا و سومی را رابطه‌گرا نامید. فردگراها را کنشگر و یا کنش آنان را عنصر غالب در موضوعات اجتماعی می‌دانند. آنها شناخت، نظرها، اخلاقیات، اعتقادات، هویت، آگاهی، نقش، و رفتار را به عنوان عمده‌ترین عامل یا عوامل تشکل اجتماعی می‌شناسند. جامعه‌گراها جامعه، زمینه‌ی اجتماعی، شرایط اجتماعی، ساخت اجتماعی، طبقات و نظایر اینها را در رفتار فاعلین و روابط اجتماعی تعیین‌کننده تلقی می‌کنند. از دید دسته‌ی سوم - یعنی رابطه‌گراها - نقش اصلی به آن پدیده‌هایی تعلق می‌گیرد که افراد را کنار هم جمع می‌کنند تا یک جامعه ساخته شود. براساس این دیدگاه، عوامل انسجام‌دهنده مهم هستند. قوانین، سازمان‌ها، ایدئولوژی، منافع جمعی، اراده‌ی جمعی، عقاید جمعی، هویت جمعی، حالت جمعی و امثال اینها، موارد عمده‌ی هستند که مفهوم «رابطه» یا روابط را می‌رسانند. باید خاطر نشان ساخت که این گرایش‌های فکری در عمل، کاملاً از یکدیگر تفکیک شده نیستند. مفاهیم «فاعل»، «روابط»، «شرایط اجتماعی»، هر یک جایی برای خود در نظریات مختلف دارند؛ اما اینکه چگونه تلقی شوند و یا چقدر روی آنها باید تأکید کرد، در نظریات مطالعه‌شده، به طور مشخصی تفاوت می‌کنند.

دسته‌بندی نویسندگان جنبش‌های اجتماعی در سه گروه اصلی فردگرا، رابطه‌گرا، و

جامعه‌گرا، درک بهتری از تاریخ تفکر در این زمینه به دست می‌دهد و کمک می‌کند تا وقتی «فاعل»، «روابط»، و «شرایط اجتماعی» را سه بعد از یک چیز در نظر بگیریم، دیدگاه تازه‌یی پیدا کنیم. این دسته‌بندی همچنین، محدودیت هر نظریه را که ناشی از نگریستن از یک زاویه‌ی خاص است، نشان می‌دهد. در همه‌ی زمینه‌های فهم و درک اجتماعی، نگریستن از یک زاویه‌ی هستی‌شناختی محدود، ممکن است به کم‌انگاشتن توان عوامل دیگر بیانگر موضوع و در نتیجه نا کامل شدن توصیف منجر شود.

در تحقیقات عملی، توجه به «روابط»، جهت و اهداف جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد؛ تأکید بر «جامعه» زمینه‌ی اجتماعی که جنبش در آن اتفاق افتاده است و آثار و تبعات اجتماعی آن را می‌نمایاند؛ و با مطالعه‌ی فاعلین، مشخص می‌شود که چه کس یا کسانی جنبش‌های اجتماعی را به وجود آورده‌اند. با مطالعه‌ی روابط نیز می‌توان دریافت که یک جنبش چگونه اتفاق افتاده است و با مطالعه‌ی نگرش‌های فردگرایانه و جامعه‌گرایانه، به طور عمده به پاسخ چرایی‌ها خواهیم رسید.

تحلیل رابطه‌ی فرد و جامعه از دیدگاه فردگرایانه، به‌خوبی در آثار ماکس وبر قابل مشاهده است. او با «معرفی کنش معنی‌دار»^۱، به اهمیت درک افراد در جریان‌های اجتماعی اشاره می‌کند. در اینجا بی‌آنکه بخواهیم به تحلیل جزئیات نظر او وارد شویم، نظریه‌ی ظهور نظام سرمایه‌داری او را به شرح زیر خلاصه می‌کنیم: زمینه‌ی بروز نظام سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی را عقاید جدیدی به نام اخلاقیات پروتستان فراهم کرد. این عقاید در اروپا ظاهر شد و بر افکار و انگیزه‌های تعداد زیادی از مردم غرب اثر گذاشت (وبر ۱۹۳۰). پروتستانیزم، خردگرایی، و دریافت‌های فردگرایانه‌ی دیگر را در بین اجتماعات اروپایی رواج داد و این نوع اخلاقیات، جریان سرمایه‌داری را تسهیل کرد. سنت فکری که وبر آن را بنا گذاشت، در نظریات جامعه‌شناسی ادامه یافت و یک جریان فکری از آن به وجود آمد که به «وبرین»^۲ معروف است و اثرات این جریان را به‌خصوص در نوشته‌های تالکوت پارسنز^۳ می‌توان مشاهده کرد.

تحلیل تسلط جامعه بر فرد، بیش‌تر با نام مارکس همراه است. مارکس از اهمیت

عوامل اجتماعی و تأثیر آنها بر کنش فرد سخن می‌گوید. اگر بخواهیم نظریه‌ی او را ساده کنیم، می‌توان گفت که او معتقد است انقلاب سرمایه‌داری از تاریخ برخورد طبقات نشأت گرفته است و افراد به اجبار از قوانین تخصص طبقاتی پیروی کرده‌اند (مارکس ۱۸۸۸). مارکسیسم هم به عنوان یکی از شاخه‌های عمده‌ی تفکرات جامعه‌شناسانه باقی مانده و در تاریخ این رشته پیوسته تجدید شده است. گرچه گفته می‌شود که این نوع جبرگرایی اجتماعی در متفکران عمده‌ی نظیر دورکیم^۱ نیز وجود دارد، جبرگرایی اجتماعی، بیش‌تر با نام مارکس مشهور است.

فرد و جامعه، دو واقعیت با آثار خاص خود هستند. اگر تاریخ را مرور کنیم، نقش افراد مشهور به طور مرتب در آن بحث شده است. این افراد با رفتار در زمینه‌ی اجتماعی خود، با توجه به امکانات و محدودیت‌های زمانشان عمل کرده‌اند. اگر نقش افراد را ندیده بگیریم، ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم. اما با نادیده گرفتن شرایط اجتماعی، تاریخ به صورت صفحات بی‌پایانی از داستان‌سرایی در مورد افسانه‌های افراد معروف در خواهد آمد. هم فرد و هم جامعه نقش و اهمیت خود را در تحولات تاریخی داشته‌اند. فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با ویژگی‌های خویش وجود دارد. تاریخ طولانی فردگرایی و ساخت‌گرایی، به عنوان دو مکتب فکری متفاوت، دلیل دیگری برای پذیرفتن خصلتمند بودن فرد و جامعه است.

فهم رابطه گرایانه‌ی کنش اجتماعی، با مکتب کنش متقابل اجتماعی^۲ همراه است. این متفکران، عوامل کنش متقابل اجتماعی را مهم‌ترین عنصر موضوعات اجتماعی تصور می‌کنند. گمان می‌رفت به وجود آمدن این مکتب بتواند نقطه‌ی پایانی بر نبرد بین فردگراها و جامعه‌گراها باشد و تلفیقی نو در تفکر اجتماعی به وجود آید. مکتب تازه‌یی در معرفت اجتماعی به وجود آمد؛ اما در همین مکتب، دور دوم از مقابله‌ی فردگرایی و جمع‌گرایی ادامه یافت. در این مکتب، عده‌یی به فردگرایی گرایش دارند؛ مثل مید^۳؛ و گروه دیگر تمایلات جامعه‌گرایانه دارند، مانند اریک فروم^۴. تمرکز بر روابط متقابل بین

1. Durkheim

2. Social Interactionism

3. Mead

4. Erich Fromm

فرد و جامعه، ریشه در منطق دیالکتیک دارد. بر اساس این منطق، فرد و جامعه دو وجود مشخص هستند که در جریان زندگی برهم تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را از طریق کنش متقابل به وجود می‌آورند. آنها دو موضوع متفاوت هستند که از طریق روابط یا کنش متقابل نمادی به یکدیگر مرتبط می‌شوند. کنش متقابل اجتماعی گراها می‌کوشند از طریق تمرکز بر عوامل ارتباطی، تعادلی بین تأثیرات فرد و جامعه ایجاد کنند، اما هیچ‌یک از آنان به طور کامل به ایجاد این تعادل موفق نشده‌اند. در نوشته‌های آنها، یکی از دو طرف، یعنی فرد یا جامعه غالب شده است.

«آرچر» با تمسک به مفاهیم «از بالا به پایین رفتن» و «از پایین به بالا رفتن»، به این بحث پرداخته است. از نظر او «رفتن از بالا به پایین»، یعنی «حرکت از ساخت به فاعل»، نوعی فهم «اجتماع‌گرا»^۱ و «رفتن از پایین به بالا»، یا «حرکت از فاعل به ساخت»، نوعی تحلیل فردگرایانه^۲ از رابطه‌ی بین فرد و جامعه است (آرچر ۱۹۹۵: صص ۳-۴). او این بحث را مطرح می‌کند که فاعل و ساخت از یکدیگر مجزا و غیرقابل تقلیل به یکدیگرند (آرچر ۱۹۹۵: صص ۱۴). آرچر معتقد است کسانی که می‌کوشند مسئله‌ی رابطه‌ی فرد و جامعه را از طریق معرفی دیدگاه‌های روابط متقابل حل کنند، در واقع جدابودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می‌کنند (آرچر ۱۹۹۵: صص ۱۴). از نظر او، آنها به عوض پرداختن به «بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم، به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته‌اند» (آرچر ۱۹۹۵: صص ۱۵).

معتقدان به کنش متقابل اجتماعی، ما را به سومین بُعد از رابطه‌ی فرد و جامعه متوجه می‌کنند. از نظر ما، روابط مانند حاملانی هستند که اتصال بین این دو عنصر در ارتباط متقابل را ممکن می‌سازند. موضوعاتی که بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارند، باید که با این عنصر میانی، به نحوی آشنا باشند. برای توضیح مطلب، مثال ساده‌ی ذکر می‌شود: در یک جامعه‌ی دموکراتیک، «دموکراسی» نوعی ارتباط بین «مردم» و «نظام سیاسی» به حساب می‌آید. در چنین جامعه‌ی، «مردم» و «نظام سیاسی» براساس میزان وفاداریشان به اصل «دموکراسی» قضاوت می‌شوند، و اگر چنین قابلیت، یعنی وفاداری به دموکراسی،

در «نظام سیاسی» و «مردم» وجود نمی‌داشت، دموکراسی در آن جامعه رخ نمی‌داد. به عبارت دیگر، «نظام سیاسی» به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی، «مردم» به عنوان مجموعه‌ی افراد، و «دموکراسی» به عنوان رابطه‌ی بین آنها، سه جزء مهمی هستند که جامعه‌ی دموکراتیک را ممکن می‌سازند؛ و اگر حتی یکی از آنان غایب باشد، چیزی به نام جامعه‌ی دموکراتیک به وجود نمی‌آید.

در نوشته‌های مربوط به رابطه‌ی فرد و جامعه، عقاید گیدنز^۱ درباره‌ی نظریه‌ی ساختارگرایی اش^۲، از اعتبار خاصی برخوردار است؛ و به نظر می‌رسد که تلاش او برای ایجاد تعادلی بین فرد، جامعه و روابط بین آنها از بسیاری از دیگران موفق‌تر باشد. در این باره او سه مفهوم معرفی می‌کند: الف- فاعل^۳، ب- ساخت^۴ و ج- نظام اجتماعی^۵. گیدنز نقشی را که فاعل و شرایط اجتماعی در ارتباط با یکدیگر ایفا می‌کند، به شرح زیر توضیح می‌دهد:

فاعلین در فعالیت‌شان و از طریق آن، شرایطی را مجدداً تولید می‌کنند که فعالیت آنان را ممکن می‌سازد. (گیدنز ۱۹۸۴: ص ۲)

او در توضیح بیش‌تر مطلب چنین می‌گوید:

جوامع بشری یا نظام‌های اجتماعی، به خودی خود بدون انسان‌های فاعل نمی‌توانند وجود داشته باشند. اما این بدان معنا نیست که کنشگران نظام‌های اجتماعی را می‌سازند: آنها به تولید مجدد نظام‌های اجتماعی یا به انتقالشان از شرایطی به شرایط دیگر می‌پردازند. آنها آنچه را که در جریان تجربه‌ی اجتماعی^۶ قبلاً ساخته شده بود، بازسازی می‌کنند... به طور کلی... هرچه گستره‌ی زمانی - مکانی نظام اجتماعی بیش‌تر باشد - یعنی هرچه نهاد آن در زمان و مکان وسیع‌تری قرار گرفته باشد - در مقابل تغییرات و تأثیراتی که هر فرد فاعل می‌خواهد به وجود آورد، مقاوم‌تر خواهد بود. این مفهوم ایجاد محدودیت به همان اندازه‌ی توانمند کردن است. گستره‌ی زمان - مکان، برخی از امکانات را از حیطه‌ی عمل انسان می‌گیرد و در همان حال مقدرات دیگری را ایجاد می‌کند. (گیدنز ۱۹۸۴: ص ۱۷۱)

ساخت، مفهوم مهمی در نظریه‌ی او است؛ اما تا حدودی برخلاف مفهوم متعارف آن به نهادها اطلاق نمی‌شود بلکه به عنوان «قوانین و منابع» به حساب می‌آید. ساخت

1. Giddens

2. structuration theory

3. agency

4. structure

5. social system

6. praxis

به طور مداوم در تولید مجدد نظام اجتماعی مداخله می‌کند و جزء اصول نظریه‌ی ساختارگرایی است... می‌توان گفت که ساخت به سیماهای نهادی شده (آثار ساخت‌گرفته‌ی) جوامع گفته می‌شود (گیدنز ۱۹۸۴: ص ۱۸۵). در توضیحات بیش‌تر می‌گوید:

«ساخت»، یک دسته‌بندی کلی است که تمامی مفاهیم ساختی زیر را شامل می‌شود: ۱. اصول ساختی: اصول سازمان تمامیت‌های اجتماعی؛ ۲. ساخت‌ها: مجموعه‌ی قوانین - منابعی که در شکل‌بندی نظام‌های اجتماعی درگیر می‌شود؛ ۳. آثار ساختی: سیماهای نهادی‌شده‌ی نظام‌های اجتماعی که در عرصه‌ی زمان و مکان ساخت یافته‌اند. (گیدنز ۱۹۸۴: ص ۱۸۵)

بر اساس نظریه‌ی ساختارگرایی، نظام‌های اجتماعی «شامل فعالیت‌های از قبیل تنظیم‌شده‌ی فاعلین انسانی می‌شود که در عرصه‌ی زمان و مکان بازسازی شده‌اند» (گیدنز ۱۹۸۴: ص ۲۵)؛ و به‌صورت عمودی و افقی، در تمامیت‌های اجتماعی که نهاد‌های آن «مجموعه‌های شکل‌گرفته» را فرم می‌دهد، سازمان یافته‌اند (گیدنز ۱۹۸۴: ص ۱۷۰).

در این تئوری، تأکید گیدنز بر روی ساخت (که من ترجیح می‌دهم به آن روابط بگویم) است؛ گرچه فرد و جامعه را هم نادیده نمی‌گیرد. او به‌همه‌ی آنها در یک زمان و مکان می‌نگرد. از نظر گیدنز، «جامعه» به‌طور آشکار در برابر افراد کنشگر، به آن مفهومی که محیط اطراف نسبت به آنها خارجی محسوب می‌شود، خارجی نیست (گیدنز ۱۹۸۴: ص ۱۷۲). برتری گیدنز در مقابل کسانی است که این سه جزء را از یکدیگر جدا می‌کنند و سعی دارند به فرد و جامعه از زاویه‌ی یکی از آنها بنگرند. اما به‌رحال آرچر ادعا می‌کند که تأکید گیدنز بر فرد، بیش‌تر از عوامل دیگر است (آرچر ۱۹۹۵: ص ۹۸)؛ چرا که بر اساس مباحث آرچر، وجود فرد و جامعه موضوعیت دارد، نه روابط بین آنها.

آرچر ضمن انتقاد از کسانی که یک جزء را در جزء دیگر حل می‌کنند، به فرد و جامعه یا فاعل و ساخت در طول زمان می‌نگرد. او به این دلیل که گیدنز این دو جزء را از یکدیگر جدا نمی‌کند، به انتقاد از نظریه‌ی ساختارگرایی می‌پردازد. «چون ساخت از فاعل جدایی‌ناپذیر تلقی می‌شود، هیچ دریافتی از اینکه از آن به‌وجود می‌آید یا خود حادث می‌شود، یا قبلاً وجود داشته یا در تأثیر علی از آن است، به‌دست نمی‌دهد» (آرچر

۱۹۹۵: ص ۹۷). از نظر آرچر، آثار و قوای فاعل و ساخت، دو سطح متمایز تشکیل می‌دهند. ساخت‌ها از روابط متقابل بین فاعلین در طول زمان به وجود می‌آیند؛ اما به خودی خود دارای آثار هستند. آرچر همچنین معتقد است که تأثیرات متقابل فاعل و ساخت را می‌توان براساس دو فرضیه بررسی کرد: (۱) ساخت لزوماً برکنش یا کنش‌هایی که آن را بازسازی می‌کنند یا تغییر می‌دهند، از نظر زمانی مقدم است؛ (۲) گسترش ساخت لزوماً مؤخر بر مراحل کنشی است که آن را به وجود می‌آورد (آرچر ۱۹۹۵: ص ۱۵). آرچر غیر از بیان آثار و قوای «فاعل» و «ساخت»، هیچ اثر عینی برای «روابط» قائل نمی‌شود و در این مورد هیچ شرحی نمی‌دهد؛ حال آنکه در نظریه‌ی ساختارگرایی، ساخت نقش «روابط» را ایفا می‌کند.

در این تحقیق، فرض ما این است که در واقعیت‌های اجتماعی، «فرد»، «جامعه»، و «روابط» بر یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند، و ما به «تبادل» بین این سه قائل هستیم. فاعلین، کنشگرهای اجتماعی هستند؛ نظام اجتماعی، پدیده‌ی با آثار و ترتبات خویش است؛ و روابط - در زبان گیدنز قوانین، ساخت‌ها و سازمان‌ها - ارتباط‌دهندگان بین افرادی هستند که اعمال جمعی آنها در یک زمان و مکان خاص، نظام اجتماعی را شکل می‌دهد. تأکید آرچر، همانند دیگر متفکران واقع‌گرا (رنالیست)، بر دو عامل اول - فرد و جامعه - است و گیدنز بر عامل سوم - روابط - تأکید دارد. در این تحقیق، از ترکیب این دو نظر پیروی می‌کنیم. بحث ما این است که می‌توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین آنها تمایز قائل شویم؛ اما این سه در هر تشکل اجتماعی، از یکدیگر غیرقابل تفکیک هستند. همانند عقیده‌ی آرچر درباره‌ی فرد و جامعه، به نظر ما هر سه اینها، آثار مربوط به خود را دارند و هیچ‌یک بر دیگری غالب نیست. در طی قرن‌ها شاهد بوده‌ایم که فرد، جامعه و روابط - که به قول گیدنز، به عنوان جاده، مرز، و دیوار برای فعالیت‌های افراد در جامعه عمل می‌کنند - تشکل‌های اجتماعی را به وجود آورده‌اند. به طور کلی، در همه‌ی نظام‌های اجتماعی، افراد براساس صفاتشان بر جامعه اثر می‌گذارند؛ جامعه با خصوصیات مربوط به خود آنان را متأثر می‌کند؛ و روابط اجتماعی نیز نقش خود را به عنوان راه‌هایی که قابلیت‌های افراد را با موقعیت‌های اجتماعی و برعکس مرتبط می‌سازد، بازی می‌کند. اهمیت هیچ‌یک از این عناصر، بیش‌تر

از دیگری نیست و هیچ‌کدام را نمی‌توان نادیده گرفت. هرکدام به عنوان یک بعد از نظام اجتماعی مداخله می‌کند. در طول زمان، افراد که از شرایط اجتماعی قبلی تأثیر پذیرفته‌اند، براساس امکانات و محدودیت‌های زمینه‌ی اجتماعی موجود، عمل می‌کنند و آن را تغییر می‌دهند.^(۱)

دسته‌بندی نظریات دیگران

مروری بر آثار نظری در زمینه‌ی جنبش‌های اجتماعی، این نکته را روشن می‌سازد که برخوردها و نگرش‌های متفاوتی درباره‌ی این مسئله وجود دارد؛ هرچند که توافق‌های اندک مفهومی نیز دیده می‌شود. روند عمومی نشان می‌دهد که نظریات از دیدگاه‌های روانشناسانه به سمت دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه تغییر کرده‌اند و اخیراً بیش‌تر شکل سیاسی به خود گرفته‌اند. نویسندگان اولیه - مثل دیویس^۱، سملسر^۲، و تاک^۳ - بیش‌تر مطالعاتشان تجربی بوده است؛ اما متأخران - مانند تورن^۴، ملوچی^۵، و سكات^۶ - بیش‌تر به ارائه‌ی کارهای تحلیلی پرداخته‌اند. براساس چارچوب هستی‌شناسی این تحقیق، نظریات جنبش‌های اجتماعی را می‌توان براساس گرایش‌های آنها به فرد، روابط بین افراد، و زمینه‌ی اجتماعی طبقه‌بندی کرد. نویسندگان اولیه در این رشته، تأکید اصلی خود را بر نقش فرد گذاشته‌اند و بعد از آن نظریه‌های رابطه‌گرایانه و جبرگرایی اجتماعی رواج یافته است. هر یک از نظریات مرور شده، بر یک یا به ندرت بر دو عنصر سازنده‌ی هستی‌شناسانه متمرکز شده‌اند؛ و ضمن تشریح عنصر یا عناصر مورد نظر خویش، به عنصر یا عناصر دیگر از زاویه‌ی مفهوم اصلی خویش نگریسته‌اند. بیش‌ترین مباحث انجام شده، پیرامون بُعد روابط بین افراد است. تقریباً همه‌ی نویسندگان به این عنصر توجه کرده‌اند (البته با تفاسیر مختلف)؛ و بیش‌تر آنان، «اعتقاد» و «ایدئولوژی» را به عنوان عامل ربطی مهم شناخته‌اند.

در مورد نظریات جنبش‌های اجتماعی، دسته‌بندی‌های متعددی وجود دارد. بیش‌تر دسته‌بندی‌ها، توصیفی هستند. یافتن مکان این نظریات با توجه به مواضعشان در برابر

1. Davies

2. Smelser

3. Toch

4. Touraine

5. Melucci

6. Scott

سه بعد اساسی هر تشکل اجتماعی - فرد، روابط یا رابطه‌ی بین افراد، و نظام اجتماعی - موجب می‌شود دیدگاه تحلیلی مفیدی در مورد این دسته از نظریه‌ها به دست آید. البته پرداختن به یکی از این ابعاد، دانشی تفصیلی در مورد آن جزء به ما می‌دهد؛ اما علاوه بر آن، چنین رویکردی دارای محدودیت‌های یک مدل کلی مخدوش، و انحلال اجزای دیگر در عنصر مورد نظر خویش است، به طوری که آرچر (۱۹۹۵) هم بدان اشاره می‌کند. در اینجا باید گفت که برخی از نظریات مرور شده، خود در صدد عرضه‌ی یک نظریه‌ی محدود بوده‌اند، نه ساختن نظریه‌ی عمومی؛ مانند نظریه‌ی روانشناسی اجتماعی تاک و نظریه‌ی بخشی مک‌کارتی و زالد^۱. از این رو باید تأکید کنیم که این تحقیق در جهت زیر سؤال بردن نیت خیر این اندیشمندان نیست؛ بلکه سؤال درباره‌ی میزان کمک آنان به توضیح و تحلیل همه‌جانبه‌ی جنبش‌های اجتماعی است.

اینک خط‌گذر از فردگرایی به رابطه‌گرایی و سپس به جبرگرایی اجتماعی مرور و مزایا و محدودیت‌های هر مرحله معرفی خواهد شد؛ و آن‌گاه یک نقشه‌ی ابتدایی از نظریات مرور شده با توجه به گرایش‌های هستی‌شناسانه‌ی آنان و موضعشان از نظر تجربی - تحلیلی بودن عرضه خواهد شد.

تاک اشاره می‌کند که منشأ جنبش‌های اجتماعی، مسئله‌ی بعضی افراد و «انگیختگی»^۲ آنان است. این‌گونه افراد، مجموعه‌ی بی‌اعتقادات می‌سازند که بروز و رشد جنبش‌های اجتماعی را موجب می‌شود. درست است که افراد، مجریان جنبش‌های اجتماعی هستند؛ اما در چه زمینه‌ی اجتماعی و از طریق چه سازمانی؟ فردگراها به جز فرد، به ابعاد دیگر جنبش‌های اجتماعی توجه کافی نمی‌کنند و در نتیجه نمی‌توانند به برخی از پرسش‌های مهم در این مورد پاسخ دهند. علاوه بر آن، آنها معمولاً شرکت‌کنندگان در جنبش‌های اجتماعی را شایسته‌ی سرزنش و درمقابل یک نظم اجتماعی سالم می‌دانند.

دومین گروه از نظریات مورد بررسی، اندیشه‌ی رابطه‌گرایان است. در این جریان فکری، عوامل انسجام اجتماعی، ساخت‌ها (به تعبیر دیدگاه ساختارگرایی) و معین -

کنندگان جهت جنبش‌های اجتماعی، بحث شده است. اندیشه‌های جمعی، اخلاقیات جمعی، اعتقادات جمعیت^۱، ایدئولوژی^۲، سازمان‌ها^۳، و تجهیز و بسیج^۴، متغیرهای واقع در سطوح مختلف، از فرد تا موقعیت‌های اجتماعی هستند که نقش متصل‌کننده‌ی عوامل مختلف جنبش‌های اجتماعی را ایفا می‌کنند. مک‌کارتی و زالد با تأکید بر مرکزیت «سازمان‌ها» در جنبش‌های اجتماعی، رابطه‌گرایی را به طور کامل به ظهور می‌رسانند. از نظر آنان، فرد و جامعه، عواملی از جنبش‌های اجتماعی هستند که از طریق سازمان و در جریان تجهیز و بسیج جنبش‌های اجتماعی نقش می‌یابند. در این گروه، بلومر^۵ به روانشناسی شرکت‌کنندگان که وسایل ارتباطی را به کار می‌گیرند، توجه خاصی می‌کند؛ و تیلی^۶ شرایط اجتماعی را عامل درجه‌ی دوم می‌داند که در کنار عوامل ربطی (سازمان و تجهیز و بسیج) - که از نظر او اهمیت درجه اول دارند - عمل می‌کند. ملوچی در عین حال که بیش‌ترین تأکید خود را بر عوامل ربطی (هویت جمعی)^۷ قرار می‌دهد، می‌کوشد با توجه به «نیاز افراد» و «شناخت» از طرفی، و «محیط» به عنوان یک قطب از کنش جمعی از طرف دیگر، نظریه‌ی جامع عرضه کند. از نظر تمامی این نویسندگان، افراد (کنشگر) و جامعه (امکانات اجتماعی، محدودیت‌ها، و دستاوردها)، با روابط اجتماعی معین می‌شوند؛ درحالی که واضح است اگر «افراد شرکت‌کننده» و «زمینه‌ی اجتماعی» در عینیت وجود نداشته باشند، رابطه‌ی وجود نخواهد داشت.

مدل دیویس به طور عمده رابطه‌گرا است؛ اما او توجه خاصی هم به جامعه دارد. دیویس ادعا می‌کند که فاصله‌ی در توسعه‌ی^۸ اجتماعی، موجب «سرخوردگی نسبی»^۹ می‌شود؛ و این، به‌نوبه‌ی خود، عاملی برای انقلاب خواهد بود. در مقابل، ویلسن^{۱۰}، در اصل جبرگرای اجتماعی است؛ اما توصیفاتش در مورد جنبش‌های اجتماعی، بیش‌تر بر عوامل رابطه‌ی استوار است. برای مثال، توضیحات مفصلی در تعریف ایدئولوژی دارد. سملسر و تورن، جبرگرای اجتماعی هستند؛ و آنها تأکید دوشان بر روابط است.

1. population's belief

2. ideology

3. organisations

4. mobilisation

5. Blumer

6. Tilly

7. collective identity

8. developmental gap

9. relative deprivation

10. Wilson

ساخت تجزیه و تحلیل هر دوی آنان از رفتار جمعی، مشابه است؛ اما در دو جریان فکری مختلف. هر دوی آنها مفهوم «کنش اجتماعی» را به کار می‌گیرند، اما به دو طریق. سملسر از تعریف ساختی کارکردی این مفهوم استفاده می‌کند و تورن نوع نظریه‌ی تضاد آن را به کار می‌برد. در مورد اول، کنش اجتماعی به عنوان یک عمل کارکردی کنشگر در نظام اجتماعی دیده می‌شود؛ و در تجزیه و تحلیل دوم، کنش اجتماعی مقابله‌ی با تز مخصوصی است (مثلاً مدرنیسم در مقابل سنت‌گرایی). جنبش‌های اجتماعی از نظر سملسر، کنش‌های اجتماعی هستند که به علت التهاب ساختی (هنجاری یا ارزشی) به وجود می‌آیند؛ و از نظر تورن، در نتیجه‌ی برخورد هویت طبقات تاریخی ایجاد می‌شوند. هر دو نویسنده به دنبال تدوین یک نظریه‌ی عمومی برای رفتارهای جمعی هستند که جنبش‌های اجتماعی را نیز شامل می‌شود. از نظر آنان، مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی در زمینه‌ی اجتماعیشان می‌تواند ما را به درک بهتری از این پدیده رهبری کند. آنها برخی از «علل اجتماعی» جنبش‌های اجتماعی را نیز بحث کرده‌اند. نظریه‌ی سکات با توجه به زمینه‌ی برخورد هویت طبقاتی، نوع دیگری از اندیشه در این جریان فکری است؛ اما تأکید او بر ابعاد اجتماعی یا سیاسی جنبش‌های اجتماعی است، نه تخصص فرهنگی یا التهاب ساختی.

توصیف اجمالی نظریات جنبش‌های اجتماعی با توجه به دسته‌بندی آنان بر اساس مفاهیم اصلی هستی‌شناسی اجتماعی، در فوق عرضه شد. اینک به نوع دیگری از دسته‌بندی این‌گونه نظریات اشاره می‌کنیم. نظریات جنبش‌های اجتماعی را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: الف - آنها که به جنبش‌های اجتماعی به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی نگریسته‌اند؛ ب - عده‌ی که جنبش‌های اجتماعی را در ارتباط با عوامل دیگر مشاهده کرده‌اند. نویسندگان گروه اول به طور عمده رابطه‌گرا هستند و نویسندگان گروه دوم را می‌توان در دو دسته‌ی فردگرا و جبرگرای اجتماعی دسته‌بندی کرد. گروه دوم به طور عمده روابط را با اهمیت کم‌تری مطرح می‌کنند.

چنان‌که در شکل ۱ مشاهده می‌شود، می‌توانیم نویسندگانی را که در این مقاله از آنها نام بردیم، از طرفی با توجه به رویکردشان، به «فردگرایی»، «رابطه‌گرایی» و «جبرگرایی

اجتماعی» طبقه‌بندی کنیم؛ و از طرف دیگر، با توجه به ترجیحشان در ارائه‌ی یک برداشت «تجربی» یا «تحلیلی» از جنبش‌های اجتماعی. دیدگاه‌های تجربی و تحلیلی اتفاقاً با به‌کارگیری به ترتیب یک یا چند متغیر در برداشت‌های مختلف، متناظر هستند.

فردگرایی	رابطه‌گرایی	جبرگرایی اجتماعی
	مک‌کارتی و زالد	
تاک	دیویس	سملسر
بلومر	ویلسن	
	تیلی	تورن
	ملوچی	سکات

↑ تجربی
↓ تحلیلی

شکل ۱. ماترکس نظریات: مکان نسبی نظریات مرور شده با توجه به گرایش آنها به فردگرایی، رابطه‌گرایی و جبرگرایی اجتماعی و ترجیحشان در خصوص ارائه‌ی یک نظریه‌ی تجربی یا تحلیلی. (خطوط نقطه چین، مرزها را نشان می‌دهند.)

با تجزیه و تحلیل نظریات عمده‌ی موجود در زمینه‌ی جنبش‌های اجتماعی می‌توان گفت عوامل عمده‌یی که در جنبش‌های اجتماعی مداخله می‌کنند، به قرار زیرند:

از دیدگاه فردگرایانه، علل عمده برای جنبش‌های اجتماعی ممکن است «انگیختگی» شرکت‌کنندگان (تاک) و یا «تحریک»^۱ (بلومر) باشد؛ از نظرگاه رابطه‌گرایی، «سرخوردگی نسبی» (دیویس)، «سازمان» (مک‌کارتی و زالد، تیلی)، «ایدئولوژی» (تاک، بلومر، ویلسن، تورن)، «اعتقاد جمعیت» (تیلی)، «هویت» «ملوچی»، و «بستگی اجتماعی و شکل‌بندی منافع»^۲ (سکات) می‌توانند عوامل اصلی باشند؛ و در نگاه جبرگرایان اجتماعی، «شرایط اجتماعی»^۳ (ویلسن)، «بازنگری در تعریف ارزش‌ها و هنجارها»^۴ (سملسر)، «فاصله در توسعه» (دیویس)، «تخاصم طبقاتی

1. agitation

2. social closure, and interest articulation

3. social conditions

4. redefinition of norms or values

فرهنگی»^۱ (تورن)، و «تخاصم سیاسی یا اجتماعی»^۲ (سکات) مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی هستند. عمده‌ترین فرضیاتی که می‌توان از نظریات مرور شده در فوق استخراج کرد، به شرح زیر است:

از دیدگاه فردگرایی، جنبش‌های اجتماعی به علت «درخواست» مردم انگیزخته یا تحریک شده‌ای که می‌کوشند مسئله‌ی خود را با تکیه بر یک ایدئولوژی حل کنند، شکل می‌گیرد (تاک، بلومر) رابطه‌گراها معتقدند که جنبش‌های اجتماعی، با تجهیز و بسیج ناراضیان از طریق یک حالت احساسی، اعتقادی، یا هویتی، یا از طریق یک سازمان و یا ایدئولوژی اتفاق می‌افتد (بلومر، دیویس، مک‌کارتی و زالد، تیلی، ویلسن، ملوچی). در تفکرات جبرگرایی اجتماعی، جنبش‌های اجتماعی در نتیجه‌ی برخی شرایط اجتماعی نظیر بازنگری در هنجارها یا ارزش‌ها، فاصله در توسعه، تخصص طبقاتی فرهنگی، یا تخصص طبقاتی اجتماعی و یا سیاسی شکل می‌گیرد (ویلسن، سملسر، دیویس، تورن، سکات).

ترکیبی از عوامل و فرضیات فوق، با توجه به مبنای هستی‌شناسی ما می‌تواند در طراحی نظریه‌ی جامعی در مورد جنبش‌های اجتماعی به کار آید. این مطلب در قسمت زیر از این مقاله بحث می‌شود.

رویکردی تازه

مروری بر نظریات معروف به جنبش‌های اجتماعی موجب می‌شود تا به مفاهیم عمده‌ی این پدیده‌ی اجتماعی توجه شود. بعضی، افراد یا فاعلین را به عنوان شرکت‌کنندگان یا مجریان جنبش‌های اجتماعی تشریح کرده‌اند؛ بسیاری از آنها روابط را به عنوان عوامل انسجام و تعیین‌کنندگان جهت جنبش‌ها معرفی کرده‌اند؛ و دیگران، شرایط اجتماعی را به عنوان زمینه و مکان اجرای جنبش توضیح داده‌اند.

با توجه به عوامل ذکر شده در نظریات فوق، می‌توان نتیجه گرفت که در تشکیل

جنبش‌های اجتماعی، سه عامل اساسی دخالت می‌کنند: کنشگران با رفتار خود (افراد)، ایدئولوژی (روابط)، و زمینه‌ی اجتماعی (جامعه) ترکیب این سه جزء، ما را به دیدگاه کامل‌تری در توصیف و تحلیل این پدیده رهنمون می‌شود. در اینجا، تعریف ما از این سه مفهوم اساسی و نوع اتصالشان به یکدیگر به عنوان یک نظریه‌ی ترکیبی عرضه می‌شود.

در نظریه‌ی ساختارگرایی، فرد، ساخت و نظام اجتماعی در زمان و مکان به یکدیگر پیوند می‌خورند. «قلمرو اساسی مطالعات علوم اجتماعی... بررسی اعمال اجتماعی است که در پهنه‌ی زمان و مکان نظم یافته‌اند» (گیدنز ۱۹۸۴: ص ۲). در مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی، مفهوم دیگری را می‌توان به زمان و مکان افزود و آن «قصد» و «جهت» است. با مفهوم «جهت» اهداف و مقاصد جنبش نشان داده می‌شود. هر جنبش، در جای به خصوصی از زمینه‌ی اجتماعی (مکان) قرار می‌گیرد، در لحظات مشخص اجتماعی و تاریخی با مراحل زمانی مربوط به خودش اتفاق می‌افتد، و مقصد و جهت خاصی دارد. نحوه‌ی قرار گرفتن عوامل مختلف جنبش‌های اجتماعی در زمان و مکان هر جنبش، با توجه به جهت آن، راهنمای اصلی ما برای به دست آوردن نحوه‌ی ترکیب این مفاهیم اساسی و طراحی مدل جنبش‌های اجتماعی است.

ایدئولوژی

جورج لارین^۱ در کتاب خود با عنوان مفهوم ایدئولوژی (۱۹۹۲، ۱۹۷۲) با طرح چهار سؤال، برداشت‌های جامعه‌شناختی از این مفهوم را طبقه‌بندی کرده است:

اولین سؤال این است که «آیا ایدئولوژی، معنایی مثبت دارد یا منفی؟» (لارین ۱۹۹۲: ص ۱۳). کسانی که از این واژه استنباط منفی دارند، می‌گویند: ایدئولوژی «خودآگاهی دروغین» ایجاد می‌کند و موجب خدشه‌دار شدن فهم پیروان آن از واقعیت اجتماعی می‌شود؛ به عبارت دیگر، از نظر آنان، «ارزش‌شناختی اندیشه‌هایی که تحت تأثیر ایدئولوژی ایجاد می‌شوند، زیر سؤال می‌رود» (لارین ۱۹۹۲: ص ۱۴). به نظر برخی دیگر که

به آثار مثبت این مفهوم معتقدند، ایدئولوژی «جهان‌بینی یک طبقه است... برای رسیدن به و یا دفاع از منافعش» (لارین ۱۹۹۲: ص ۱۴). در این نوع ارزشیابی از مفهوم ایدئولوژی، بحث پیرامون «ارزش شناختی»... به این عنوان که خود مسئله‌ی دیگری است، کنار گذاشته شده است» (لارین ۱۹۹۲: ص ۱۴).

دومین سؤال لارین در مورد «عینی» یا «ذهنی» بودن ایدئولوژی است. برای برخی از نویسندگان که از سنت‌های پارتو^۱ و فروید^۲ پیروی می‌کنند، ایدئولوژی یک موضوع ذهنی است. براساس نظر عده‌ی دیگر، نظیر دورکیم^۳، ایدئولوژی عینی و دارای آثار اجتماعی است.

لارین در پیگیری سومین سؤال خود، به تفاوت بین کسانی که ایدئولوژی را به عنوان پدیده‌ی به‌خصوصی - یعنی یک پدیده‌ی فوق طبیعی - می‌شناسند و دیگران که ایدئولوژی را معادل یا هم‌عرض تمامی محدوده‌ی فرهنگی می‌دانند و معمولاً به آن «پدیده‌ی برتر ایدئولوژیک» نام می‌نهند (لارین ۱۹۹۲: ص ۱۴) می‌پردازد. چهارمین سؤال لارین، در مورد رابطه‌ی بین ایدئولوژی و علم است.

در این مقاله ایدئولوژی‌ها ارزشیابی نمی‌شود؛ بنابراین، قصد این نیست که بگوییم این ایدئولوژی‌ها مثبت یا منفی هستند. اما در هر صورت به نظر می‌رسد که موجود بودنشان واضح است و باید به عنوان یک موضوع تحقیق به آنها پرداخت تا نوع اثرگذاری و یا اثرپذیریشان را با توجه به عوامل دیگر مرتبط با آنها در جامعه دریافت. فهم ما از پدیده‌ی ایدئولوژی، مانند بسیاری دیگر، این است که یکی از «عوامل اصلی» جنبش‌های اجتماعی است. به نظر تیلی، «اعتقادات مردم»، علامت هر جنبش است (تیلی ۱۹۷۸: ص ۹). برای بسیاری از نویسندگان این رشته (نظیر سکات، بلوم، تاک، و غیره)، ایدئولوژی اساس انسجام اجتماعی جنبش‌ها است و اهداف آنان را تعریف می‌کند. در متونی که در این تحقیق بررسی شدند، تعریف ویلسن از ایدئولوژی از همه مفصل‌تر است. او چهار مشخصه برای ایدئولوژی قائل می‌شود: الف- آنچه باید انجام گیرد را

مشخص می‌کند،... ب- یک اعتقاد تام است،... ج- به معنای هماهنگی است،... د- با حرکت‌های جمعی همراه است (ویلسن ۱۹۷۳: ص ۹۵). بلومر هم ایدئولوژی را یکی از عناصر مهم در تشکیل جنبش‌های اجتماعی می‌داند. او این مشخصه‌ها را برای ایدئولوژی برمی‌شمارد: «بیانیه‌ی از اهداف، مقاصد و رسالت‌های جنبش است... - جهت،... مجموعه‌ی از اعتقادات و محکوم‌کردن‌های ساخت موجود است که جنبش به آن حمله می‌کند و در تلاش است تا آنها را تغییر دهد... - توجیه،... مجموعه‌ی از نظریه‌ی دفاعی است که جنبش و اهدافش را توجیه می‌کند... - سلاح حمله، مجموعه‌ی از اعتقادات است که به سیاست‌ها، راهکارها و اجرای عملی جنبش می‌پردازد... - سلاح دفاعی و افسانه‌های جنبش را دربر می‌گیرد... - امیدها و آرزوها» (بلومر ۱۹۶۹: ص ص ۱۱۰-۱۱۱). بنابراین، ایدئولوژی هدف یا اهداف را تعریف می‌کند و جهت و راهی را که از طریق آن پیروان می‌توانند به طور دسته‌جمعی به مقصد یا مقاصدشان برسند، نشان می‌دهد. علاوه بر آن، قوانین، مراسم و مقررات هر جنبش را تشریح می‌کند.

با توجه به بحث فوق می‌توان گفت که ایدئولوژی دو قسمت دارد: عینی و ذهنی. ایدئولوژی، اعتقادی است که به طور ذهنی فاعلین آن را می‌پذیرند و آثار عینی مترتب بر آن، در فرهنگ معتقدانش است، خواه این معتقدان یک خانوار باشند یا یک گروه اقلیت، یک طبقه و یا یک ملت. قسمت‌های عینی و ذهنی ایدئولوژی، روابط متقابل دارند و از طریق وسایل ارتباطی متناسب بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند؛ به عنوان مثال، در ایدئولوژی اسلامی اعتقادات اسلامی در مساجد و منابر به وسیله‌ی سخنرانان دینی تبلیغ می‌شود. از سوی دیگر، مساجد به هزینه‌ی معتقدانی ساخته می‌شود که از طریق مباحث و یا دیگر وسایل ارتباطی موجود در جامعه، از نیاز به امر مسجدسازی مطلع می‌شوند. در جنبش‌های اجتماعی، رهبران به کمک همین جریان، به تجهیز و بسیج و تشکل پیروان می‌پردازند؛ و پیروان بر اساس سازو کار ذکر شده در فوق، جریان‌های تجهیز و بسیج و تشکل جنبش‌ها را تسهیل و یا احیاناً محدودیت‌هایی برای آن ایجاد می‌کنند. وسایل متناسب ارتباطی نظیر «زبان» و «سازمان»، در خدمت این تأثیر و تأثر متقابل هستند. این

وسایل ارتباطی، آثار خویش را دارند و بعضی وقت‌ها بنابر خصلتمندی‌شان، تأثیر دو طرف را تسریع و در برخی مواقع کند می‌کنند.

تشخیص منشأ ایدئولوژی در جنبش‌های اجتماعی، از دیدگاه نظریات مختلف، متفاوت است. برخی آن را به منافع و درخواست‌های شرکت‌کنندگان در جنبش‌های اجتماعی نسبت می‌دهند (مثل تاک)؛ بعضی دیگر فکر می‌کنند التهاب، ساختی اعتقاداتی می‌سازد که به حل آن کمک می‌کند (مانند سملس)؛ عده‌ی دیگر هم هستند که «هویت طبقاتی» را مبنای ایدئولوژی می‌دانند (همچون تورن و سكات). اندیشه یا ایدئولوژی تازه ممکن است به یک جامعه وارد شود (مثل دموکراسی مدرن که از اروپا به کشورهای دیگر جهان صادر شد)؛ ممکن است روشنفکران آن را بازمینه‌ی اجتماعی خاصی تطبیق دهند (مثل ایدئولوژی کمونیسم در چین)؛ یا از طریق مباحثه و تبادل نظر حاصل شود (مثل نحل‌های مختلف مارکسیسم)؛ و یا به عنوان ایدئولوژی مذهبی تلقی می‌شوند (مثل مسیحیت). به عبارت دیگر، ایدئولوژی ممکن است منشأ فردی، گروهی، یا اجتماعی داشته باشد. ممکن است ابداع خالص باشد، شاخه‌هایی از تفکرات فلسفی یا دینی باشد، براساس مسائل و زمینه‌ی اجتماعی موجود طراحی شده باشد، و یا براساس ایدئولوژی کاملاً پذیرفته یا از قبل طراحی شده‌ی تدوین شود (مانند ایجاد پروتستانیزم بر اساس مکتب از قبل تثبیت شده‌ی مسیحیت، یا تجدیدنظر مائو در مورد گونه‌های مختلف قبلی ایدئولوژی‌های کمونیستی). منشأ ایدئولوژی جنبش‌های اجتماعی هرچه باشد، مورد «تازه»‌ی نسبت به زمینه‌ی اجتماعی موجود دارد، نوعی امید به کسانی که می‌خواهند در جنبش شرکت کنند، می‌دهد، و افق جدیدی پیش روی آنان می‌گشاید. هسته‌ی اولیه‌ی ایدئولوژی، یک ابداع یا اندیشه‌ی جدید در مقایسه با اندیشه‌های موجود در جامعه است؛ و از طریق یک فرد یا گروه عرضه می‌شود. شخص یا گروهی که اندیشه‌ی جدید را به جامعه عرضه می‌کند، در میان رهبران و یا توزیع‌کنندگان جنبش هستند. آنان (پیش‌تر، رهبران) اندیشه‌ی جدید را به صورت یک ایدئولوژی تنظیم می‌کنند تا خصلت اجرایی پیدا کند؛ و سپس، یک برنامه‌ی اجرایی برای عمل، براساس

آن اندیشه طراحی می‌کنند.

مسائل، منافع، خواست‌ها و اعتقادات پیروان بالقوه بر طراحی ایدئولوژی اثر می‌گذارد؛ زیرا این کنشگران، مصرف‌کنندگان نهایی آن تولیدات هستند. بنابراین، عرصه‌ی تأثیرگذاری یک ایدئولوژی و تعداد پیروانی که می‌تواند جذب کند، به نوآوری آن ایدئولوژی در حل مسائل یا تأمین منافع، اهداف و اعتقادات گروه‌های اجتماعی مختلف، نهادها و یا اعضای حوزه‌ی انتخابی بستگی دارد. قدرت اثرگذاری بعضی از ایدئولوژی‌ها جهانی است (مثل پروتستانیزم)؛ برخی ایدئولوژی‌ها می‌توانند طبقه یا گروه خاصی را به خود جلب کنند (برای مثال، حقوق زنان)؛ برخی دیگر، ملی هستند (مانند اندیشه‌ی حاکم بر انقلاب سال ۱۹۵۲م در مصر)؛ و تعدادی هم ممکن است نژادی یا قومی باشند (به عنوان مثال، اندیشه‌ی تبعیض نژادی در جنبش سیاهان امریکا). ایدئولوژی‌ها، چه منشأشان فردی باشد چه اجتماعی، باید از طریق اجزای عینیشان در نهادهای فرهنگی، سیاسی، یا اقتصادی نظام اجتماعی عمل کنند. ایدئولوژی‌ها ممکن است به نظام‌های سیاسی، فرهنگی، و یا اجزایی واقع در زیرسیستم‌های آنها مربوط باشند. بنابراین، بدیهی است که بگوییم ایدئولوژی‌های سیاسی، جنبش‌های سیاسی را فعال می‌کنند؛ ایدئولوژی‌های فرهنگی، به جنبش‌های فرهنگی کمک می‌کنند؛ و ایدئولوژی‌های اقتصادی، در ایجاد جنبش‌های اقتصادی مؤثرند. یک تغییر ایدئولوژیک کامل (سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی) می‌تواند به یک «جنبش اجتماعی» منجر شود. هرگاه در یکی از نهادهای جامعه، جنبشی اتفاق افتد، بر نهادهای دیگر جامعه تأثیر می‌گذارد؛ اما تغییر عمده در همان نهاد خاص روی می‌دهد. مسلم است که همه‌ی نوآوری‌ها و ایدئولوژی‌ها، مبنای یک جنبش نمی‌شوند. هر نوآوری در رشته‌ی به‌خصوصی می‌تواند بالقوه مبنای یک ایدئولوژی شود و جنبشی را در همان زمینه ایجاد کند؛ مثلاً جنبشی در حمل و نقل، در تکنولوژی، در هنر و غیره. باید یادآور شد که ایدئولوژی هم مانند دیگر اجزای اصلی جنبش‌ها، یک عامل تعیین‌کننده‌ی لازم اما ناکافی برای ایجاد جنبش است. ترکیب آنهاست که جنبش‌های اجتماعی را می‌سازد.

کنشگران و رفتارهای آنان

هر جنبش، سه گروه کنشگر دارد: ۱. رهبران جنبش، ۲. کسانی که اندیشه‌ها و فرمان‌های رهبران را توزیع و پخش می‌کنند، ۳. پیروان جنبش. همه‌ی این گروه‌ها، تحت تأثیر ایدئولوژی هستند و از زمینه‌ی اجتماعی اثر می‌پذیرند. رهبران، جنبش را بر اساس یک اندیشه‌ی نو آغاز می‌کنند. آنها بر اساس آن تفکر تازه، یک ایدئولوژی در مقابله با زمینه‌ی اجتماعی می‌سازند. اولین گروه پیروان آن ایدئولوژی، یک حلقه‌ی فکری و یک سازمان کوچک را در اطراف رهبران جنبش تشکیل می‌دهند؛ و برای آنکه بر تعدادشان افزوده شود و به تدریج گروه بزرگتری شوند، در معرفی ایدئولوژی به مردم می‌کوشند. برخی پیروان جدید به این حلقه‌ی اولیه می‌پیوندند؛ و بیش‌تر تازه‌واردان، گرچه ایدئولوژی را پذیرفته‌اند، در عداد حلقه‌ی اول به حساب نمی‌آیند. کسانی که در حلقه‌ی اول قرار می‌گیرند، توزیع یا پخش ایدئولوژی و جذب پیروان جدید به جنبش را بر عهده دارند؛ و به همین دلیل می‌توان آنها را «توزیع‌کنندگان» جنبش نامید. کسانی را که به داخل حلقه‌ی اول راه نمی‌یابند، «پیروان» می‌خوانیم. وظیفه‌ی «پیروان»، اجرا یا به‌عمل درآوردن جنبش است؛ به عبارت دیگر، وقتی آنان به صحنه می‌آیند، جنبش در عمل به‌وضوح می‌پیوندد.

در هر جنبش اجتماعی باید سه نوع کنش یا رفتار اتفاق افتد: «شناخت»، «عرضه»، «اجرا». «شناخت» اولین قدم، بر عهده‌ی رهبران است. آنها اندیشه‌ی را تشخیص می‌دهند و تلاش می‌کنند بر اساس آن ایدئولوژی بسازند. ایدئولوژی برای آن طراحی می‌شود که ریشه‌ی اصلی خود آگاهی جنبش شود. توزیع‌کنندگان باید ایدئولوژی را فراگیرند؛ اما پیروان فقط کافی است از آن مطلع باشند. هر سه گروه کنشگران، از اندیشه و ایدئولوژی جنبش شناخت دارند؛ اما سطح درک آنان از رهبر به پیروان، نازل‌تر می‌شود؛ گرچه دانش راهکارهای روزبه‌روز جنبش ممکن است جهت عکس داشته باشد. وظیفه‌ی دیگر رهبران، عرضه‌ی ایدئولوژی است. رهبران معمولاً ایدئولوژی را به توزیع‌کنندگان عرضه می‌دارند و توزیع‌کنندگان آن را به پیروان معرفی می‌کنند. در مجموع می‌توان گفت که عرضه، یکی از مهم‌ترین وظایف توزیع‌کنندگان است. در پایان، به «اجرا» می‌رسیم که رفتار نهایی همه‌ی کنشگران است. رهبران به‌طور بالقوه برای رهبری مستقیم جنبش به صحنه‌ی اجتماعی می‌آیند. توزیع‌کنندگان برای

سازماندهی پیروان تلاش می‌کنند؛ و پیروان، جنبش را بر اساس فرمان‌های رهبران که به طور عمده از طریق توزیع‌کنندگان به آنها می‌رسد، به اجرا می‌گذارند. این طبقه‌بندی عمومی از کنش شرکت‌کنندگان را می‌توان در همه‌ی جنبش‌های اجتماعی تصویر کرد.

زمینه‌ی اجتماعی

نقش زمینه‌ی اجتماعی در شکل‌گیری اندیشه و طراحی ایدئولوژی، قبلاً مطرح شده است. اینک درباره‌ی نقش آن در به‌اجرا درآمدن جنبش بحث می‌شود. جنبش در زمینه‌ی اجتماعی اتفاق می‌افتد. زمینه‌ی اجتماعی «مکانی» است که در آن، کنشگران همسو با جهت جنبش عمل می‌کنند. زمینه‌ی اجتماعی، امکانات می‌دهد و محدودیت‌هایی را برای جنبش ایجاد می‌کند. کنشگران یک جنبش درحالی که از محدودیت‌ها می‌پرهیزند، امکانات را در جهت هدف یا اهداف ایدئولوژیک تجهیز می‌کنند. چنان که در بالا اشاره شد، از نظر‌گیدنز، تیلی، و ملوچی، «زمینه» هم قادر می‌سازد و هم محدود می‌کند.

زمینه‌ی اجتماعی، سهم خویش را در شکل‌گیری شخصیت کنشگران و فراهم آوردن شرایط برای رفتارشان ایفا می‌کند. تقسیم‌کار اجتماعی بین کنشگران در یک جنبش اجتماعی، بر اساس امکانات و محدودیت‌های ساخت اجتماعی شکل می‌گیرد. نقش خاص هر یک از کنشگران، در شرایط اجتماعی و در ایدئولوژی تعریف شده است؛ و رفتار مورد انتظار کنشگران، با هر دو عامل (شرایط اجتماعی و ایدئولوژی)، مشروعیت می‌یابد. البته کنشگران در شکل‌گیری شخصیتشان و در کسب و اجرای نقششان اختیار دارند؛ اما زمینه‌ی اجتماعی، حدود و انتظارات تقریبی را نشان می‌دهد و ایدئولوژی، آنها را تعریف می‌کند.

ترکیب و نتیجه‌گیری

همه‌ی عوامل جنبش‌های اجتماعی درجای خود مهم هستند؛ و از هیچ‌یک از آنها نباید غافل شد. به یک نگرش سیستمی نیاز هست تا همه‌ی آنها را دربر بگیرد و هر یک را در

جایگاه مؤثر خویش قرار دهد. عوامل زمینه‌ی اجتماعی، کنشگران، رفتارهایشان و ایدئولوژی عمل می‌کنند و بر اساس آثار خاص خودشان، با یکدیگر روابط متقابل دارند. زمینه‌ی اجتماعی، شرایط را ارائه می‌دهد و کنشگران آن را بر اساس رهنمودهای ایدئولوژی در راستای اهداف جنبش به کار می‌گیرند. هر جنبش اجتماعی، محصول سطح عملکرد کنشگران، زمینه‌ی اجتماعی و ایدئولوژی آن است. توانایی یا ضعف، عملکرد خوب یا بد، ایفای نقش نمونه یا سوء رفتار هر یک از عوامل فوق‌الذکر، تأثیری مستقیم در جریان و شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی دارد.

باید دید این چارچوب تا چه حد طرح هستی‌شناسی رابطه‌ی بین فرد و جامعه‌ی ما را تأمین می‌کند؟ در این رویکرد، از دو بعد به افراد توجه شده است: اول از نظر نقششان که با توجه به موقعیت آنان در هر جنبش، تحت سه عنوان قرار می‌گیرند. ۱. «رهبری»، ۲. «کمک به رهبر» یا «توزیع اندیشه‌ها، ایدئولوژی، یا فرامین رهبر»، ۳. «پیروی از رهنمودها». بعد دوم، رفتار فرد است. سه نوع رفتار عمده وجود دارد که ممکن است در کنشگران ظاهر شود: ۱. به جهت و قوانین و مقررات جنبش شناخت پیدا کنند، ۲. ادراکات خویش را به دیگران عرضه دارند تا جنبش پر قدرت‌تری داشته باشند، ۳. بر اساس شناخت خود و فرامین رهبری عمل کنند. از آنجا که در نظریه‌ی پیشنهادشده، به طور مستقیم به این رفتارها پرداخته شده است، می‌توان ادعا کرد که کنش افراد نادیده گرفته نشده است.

زمینه‌ی اجتماعی، «مکان» جنبش‌ها است. امکانات و محدودیت‌های آن، تسهیلات و مضیقه‌هایی برای کنشگران جنبش به وجود می‌آورد. ترکیبی از قابلیت‌های افراد و منابع اجتماعی، ایجاد جنبش را ممکن می‌سازد. برخی اوقات آرزوی افراد شرکت‌کننده در جنبش، رسیدن به شرایط اجتماعی به‌خصوصی است؛ و در پاره‌ی دیگر از مواقع، انگیزه‌ی افراد بسیج شرایط اجتماعی را موجب می‌شود. شرایط اجتماعی، محیط جنبش‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد و این دو از هم جدایی‌ناپذیرند. در رویکرد جدید تلاش می‌شود این واقعیت به حساب آید.

ایدئولوژی، عامل ربطی جنبش‌ها است. «اعتقادات، قوانین، و مقررات»، آنچه به

عنوان فرصت تلقی می‌شود» و «آنچه چنین به حساب نمی‌آید»، «چگونه می‌توان از منابع استفاده کرد؟» و «راه‌های عملی تعقیب اهداف جنبش همه و همه از طریق ایدئولوژی رقم زده می‌شود. با ایدئولوژی، افراد به زمینه‌ی اجتماعی متصل می‌شوند. قابلیت‌های افراد، از طریق رهنمودهای ایدئولوژیک، به فرصت‌های اجتماعی افزوده می‌شود؛ و این ترکیب، جنبش را در راستای جهتی که در ایدئولوژی مشخص می‌شود، به حرکت درمی‌آورد.

هیچ‌یک از عوامل ذکر شده در بالا به‌تنهایی عامل تعیین‌کننده‌ی جنبش نیستند؛ بلکه ترکیب هماهنگ آنها است که جنبش را می‌سازد. تفاوت بین جنبش‌های مختلف، نتیجه‌ی تفاوت در این عوامل یا نحوه‌ی ترکیب آنها با یکدیگر است. از آنجا که ایدئولوژی اغلب به عنوان علامت بیرونی هر جنبش تلقی می‌شود و عاملی است که جهت را نشان می‌دهد و اجزای مختلف هر جنبش را به یکدیگر متصل می‌کند، می‌توان آن را به عنوان یک شاخص برای تمییز جنبش‌های مختلف از یکدیگر به کار برد.

رهبران در مرکز جنبش قرار دارند و آگاه‌ترین افراد به ایدئولوژی و شرایط اجتماعی جنبش هستند. توزیع‌کنندگان، اولین گروه نزدیک به آنان هستند؛ و دومین دسته از افراد، ملتزم به ایدئولوژی جنبش به حساب می‌آیند و ابزار مدیریتی برای رهبری به شمار می‌روند. پیروان بر خلاف دو گروه قبلی، اعضای تمام‌وقت جنبش نیستند. کنشگران در زمان و مکان زمینه‌ی اجتماعی عمل می‌کنند. مراحل زمانی جنبش، با شناخت رهبران از اندیشه‌ی آن (شامل اهداف کلی یا جهت جنبش) آغاز می‌شود (مانند اندیشه‌ی امام خمینی در باب حکومت اسلامی در انقلاب اسلامی). این مراحل، با ساختن و یا انتخاب یک ایدئولوژی (مانند ایدئولوژی ولایت فقیه) و عرضه‌ی آن از طرف رهبر یا رهبران و توزیع‌کنندگان (به طور عمده از طریق شاگردان مستقیم و غیرمستقیم حضرت امام خمینی) ادامه می‌یابد. فضای اجتماعی این وقایع (مثل مساجد، بازار، خیابان‌ها، کارخانجات، ادارات و غیره)، قسمت‌های مربوط به جنبش در زمینه‌ی اجتماعی (یعنی جامعه‌ی ایرانی) هستند که کنشگران را با تسهیلات خود تأمین و با مضیقه‌های خویش محدود می‌کنند. ظهور جنبش (مثل اعتصاب‌ها، تظاهرات و غیره) در مرحله‌ی بعد اتفاق

می‌افتد؛ تا اهداف آن (مثل استقرار حکومت اسلامی) را که در ایدئولوژی طراحی شده است، تأمین کند. در مرحله‌ی آخر، «کنش» (مثل اعتصاب‌ها، تظاهرات، و غیره) «پیروان» (مثل مردم ایران)، تحت تأثیر رفتارهای قبلی دیگر، کنشگران جنبش را می‌سازند. به بیان بسیار کلی، یک جنبش اجتماعی را کنشگران در یک زمینه‌ی اجتماعی برای رسیدن به اهداف ایدئولوژیک ایجاد می‌کنند. ایدئولوژی آنها را نزد هم جمع می‌کند و در راستای اهدافشان به حرکت درمی‌آورد.

گاه برخی از توزیع‌کنندگان، ممکن است منافع خویش را در داخل جنبش جستجو کنند؛ و از این رو کاملاً به نیت آن وفادار نیستند. گاه چنین تبعات و مسیرهای ناخواسته ممکن است درخصوص گروه‌های مهم و اکثریت پیروان صدق کند. این امر می‌تواند نقطه‌ی ضعف بالقوه‌ی هر جنبش، و برخی اوقات علت شکست در رسیدن به اهداف، یا دلیل تغییر جهت آن باشد. به علاوه باید گفت که عملکرد مثبت چهار عامل ذکر شده و ترکیب باثبات و هماهنگشان برای موفقیت جنبش لازم است.

مدل عملی نظریه

با توجه به بحث‌های نظری، می‌توان مدلی را در خصوص روابط متقابل بین عوامل کلیدی نظریه در زمان و مکان طراحی کرد. چنان که عنوان شد، با توجه به چارچوب هستی‌شناسی ما، سه جزء اصلی در هر شکل پیچیده‌ی اجتماعی وجود دارد: «فرد»، «روابط»، و «نظام اجتماعی». بدین ترتیب، می‌توان گفت که هر شکل اجتماعی، دارای یک مدل سه‌بعدی است. بر اساس این چارچوب، به طور طبیعی می‌توان گفت که جنبش‌های اجتماعی، از سه عامل عمده تشکیل شده‌اند (هرچند خوانندگان محترم توجه دارند که در اینجا عامل فرد یا فاعل، به دو عامل دیگر تقسیم شده است).

برای به کارگیری عملی این نظریه نیز یک مدل سه‌بعدی طراحی شده است. ابعاد مدل عبارتند از: کنشگران با رفتارشان، ایدئولوژی و زمینه‌ی اجتماعی. ارتباط متقابل این ابعاد، از سازوکار زیربنایی زیر نشأت گرفته است:

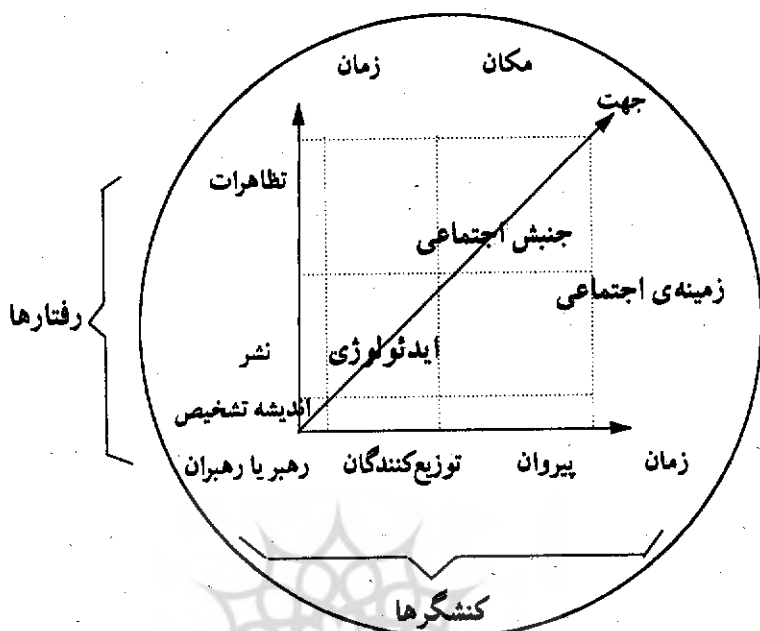
کنشگران، جنبش‌های اجتماعی را با رفتار خویش در زمان به اجرا در می‌آورند.

ایدئولوژی، کنشگران و رفتارشان را با توجه به امکانات و محدودیت‌های زمینه‌ی اجتماعی در راستای اهداف جنبش، وحدت می‌بخشد. زمینه‌ی اجتماعی به عنوان میدانی برای واقعیت بخشیدن و آماده ساختن کنشگران و ایدئولوژی‌ها عمل می‌کند. در عین حال، زمینه‌ی اجتماعی با شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی تغییر می‌کند.

با پیروی از استراتژی واقع‌گرا، کلیت و روابط بین اجزای نظریه، در شکل ۲ ترسیم شده است. بر اساس این مدل، نظام جنبش‌های اجتماعی، از زمینه‌ی اجتماعی نشأت می‌گیرد. رهبران، اندیشه‌ی نو (کوچک‌ترین چهارگوش شکل) را با توجه به زمینه‌ی اجتماعی آغاز می‌کنند و یک ایدئولوژی می‌سازند (چهارگوش متوسط شکل). این ایدئولوژی، به هسته‌ی اولیه‌ی جنبش‌های اجتماعی معرفی می‌شود و اعضای آن حلقه از طریق ابزار توزیعی مانند سازمان‌ها، وسایل ارتباط جمعی، سخنرانی‌ها، و غیره، به عنوان توزیع‌کنندگان ادای نقش می‌کنند. توده‌ی پیروان، جنبش (چهارگوش سوم شکل) را با عملشان به اجرا در می‌آورند.

به طور کلی، کنشگران با رفتار خود، و با رعایت انسجام، جنبش را در طول زمان در جهتی که از طریق ایدئولوژی ایجاد و عرضه می‌شود، به وجود می‌آورند. زمینه‌ی اجتماعی به عنوان فضای موجد جنبش، امکانات و محدودیت‌های خویش را ارائه می‌کند. در این مدل، جنبه‌های عملی و نظری، انتزاعی و عینی، و خرد و کلان جنبش‌های اجتماعی در نظر گرفته می‌شود.

در مدل ترکیبی، محدودیت‌هایی وجود دارد که مطالعات بعدی را می‌طلبد. این مدل، به عنوان یک ترکیب مفهومی، راهنمایی برای مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی است؛ اما جزئیات این مفاهیم عمده و نیز نسبت لازم این عوامل ترکیبی در آن مشخص نشده است. این دو ضعف موجب می‌شود که نتوان به فهم مبسوط‌تری از سازوکارهای درونی جنبش‌ها دست یافت؛ برای مثال، اینکه چرا در جنبش تنباکو، انتشار یک اطلاعیه‌ی کوتاه از طرف رهبر جنبش، این اعتراض را شکل داد در حالی که در انقلاب مشروطه، به ساعت‌ها سخنرانی رهبران نیاز بود؟ ان شاء... مطالعات بعدی بتواند این محدودیت‌ها را رفع کنند.



شکل ۲. مدل جنبش‌های اجتماعی

پی‌نوشت

۱. این مطلب در کتاب جامعه و تاریخ شهید مطهری، در مورد اصالت فرد و جامعه به‌روشنی آمده است؛ و مورد اصالت رابطه‌ی بین فرد و جامعه، از تعاریفی که ایشان درباره‌ی جامعه به‌دست داده‌اند، به‌خوبی قابل استنتاج است.

کتابنامه

- Archer, Margarer S. 1995. *Realist Social Theory: The Morphogenetic Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Blumer, Herbert. 1969. «Social movements» in A. M. , Lee *Principles of sociology* (Barnes & Noble).
- Davies James C. 1962. «Toward A Theory of Revolution», *American Sociological Review*, 27, 1 Feb., pp. 5-19.
- _____. 1971. *When Men Revoltand Why*. N. Y: Free Press.
- Giddens, Anthony. 1984. *The Constitution of Society*. Cambridge: Polity Press.
- Larrain, Jorge A. 1972, 1992. *The Concept of Ideology*. Hampshire: Routledge.

- Layder, Derek. 1990. *The Realist Image In Social Science*. London: MacMillan.
- _____. 1993. *New Strategies In Social Research*. Cambridge: Polity Press.
- _____. 1994. *Understanding Social Theory*. London: Sage Pub.
- McCarthy, John D. & Zald, Mayer N. 1973. *The Trend of Social Movements in America: Professionalization and Resource Mobilization*. Morristown, N. J. : General Press.
- _____. 1977. «A Partial Theory», *American Journal of Sociology*, 82: 6, pp. 1212-1241.
- Melucci, Alberto. 1981. «Ten Hypotheses for the Analysis of New Movements», D. Pinto (ed). *Contemporary Italian Sociology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. 1985. «The Symbolic Challenge of Contemporary Movements», *Social Research*, Learning 52.
- _____. 1988. «Getting Involved, Identity and Mobilization in Social Movements», In B Klandermans, H. Kriesi and S. Tarrow (eds.). *From Structure to Action*. Greenwich: Conn., JAI Press.
- _____. 1989. *Nomads of the Present: Social Movements and Individual Needs In Contemporary Society*. London: Hulchinson.
- Pawson, Ray. 1989. *Measure For Measures: a manifesto empirical sociology*. London & New York: Routledge.
- Scott, Alan. 1990. *Ideology and the New Social Movements*. London: Unwin Hyman.
- Smelser, Nil. 1962. *Theory of Collective Behaviour*. London: Routledge Kegan Paul.
- _____. 1976. *Comparative Methods In The Social Science*. N. J.: Prentice Hally.
- Tilly, Charles. 1978. *From Mobilization to Revolution: Readings*, Mass: Addison Wesley.
- _____. 1986. *Contentious French*. Cambridge: Belknap Press.
- Toch, Hans. 1966. *The Social Psychology of Social Movements*. London: Methuen.
- Touraine, Alain. 1981. *The Voice and The Eye: An Analysis of Social Movements*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. 1985. «An Introduction to the Study of Social Movements», *Social Research*, no. 4, vol. 52: pp. 749-787.
- Wilson, John. 1973. *Introduction to Social Movements*. N.Y: Basic Books.
- Zald, Mayer N. & McCarthy, John D. (eds.). 1979. *The Dynamics of Social Movements*. Mass: Winthrop.
- _____. 1987. *Social Movement in an Organizational Society*. New Brunswick, New Jersey: Transaction Books.